

## گفتگوی دو نویسنده

• چخوف اغلب می گفت آدم نباید نوشته های خودش را پیش از آنکه بچاپ رسیده باشد برای من بخواند و باید بنصایح دیگران گوش بدهد چون در این دنیا اگر سگهای بزرگ وجود دارند سگهای کوچک هم هستند و حق حیات دارند و هر سگی حق دارد با صدائی که خدا باور داده واغواغ بکند.

• چخوف می گفت «تمام این چیزهایی که در مسکو با اسم هنرهای نو می خوانند مزخرف است. پادم می آید يك وقتی در شهر تاکاروک لوحه ای دیدم که روی آن نوشته شده بود «کارخانه آب معدن سازی مصنوعی». هنر تازه هم درست همین حکم را دارد. نو چیزی است که از روی استعداد آفریده شده باشد و هر آنچه آفریده دست استعداد باشد نوست.»

• چندین سال بعد در اوایل بهار ۱۹۰۲ با زدر بالتا بودیم. ساعت ده شب بود که تلفون زد يك زد و صدای چخوف را شناختم، می گفت زود يك درشکه بگیر و خود را برسان، می خواهیم بگردش برویم.

گفتم آنتون باولویچ (۱) خیلی دیر است، مگر خبری شده است.

گفت زود بیا که عاشق شده ام.

گفتم ساعت ده است و هوا هم سرد است و میترسم سرما بخورید.

گفت جوانم را خواهد شنیدم اینقدر دلیل و برهان تراش و زود خودت را برسان. خودم را زود بپناه ای که زمستان را با مادرش در اینجا گذرانده بود، در محل موسوم به اوتکار رساندم.

یاد داشتهای نویسنده بزرگ روسی ایوان بونین - که از دارندگان جایزه ادبی نوبل بود و پس از سی سال دوری از وطن اخیراً در سن ۸۳ سالگی در پاریس وفات یافت. بنازگی بشکل کتابی انتشار یافت و بسیار مطالب خواندنی دارد. از آنجمله است آنچه در باب مناسبات و دوستی خود با چخوف نویسنده مشهور روسی دارد. در اینجا باره ای از آن مطالب را برای اطلاع و تفریح خاطر خوانندگان «سخن» نقل می نمایم.

بولین از چخوف خیلی جواتر بود. می گوید در بهار سال ۱۸۹۹ میلادی در بالتا در لب دریایا چخوف اتفاق ملاقات افتاد. روزی که کنار دریا روی نیکنی نشسته بودیم از او پرسیدم آیا دربارا دوست می داری؟ جواب داد بله، دوست می دارم، اما خیلی خالی است.

گفتم حسش هم در همین است که گفت نمی دانم و ساکت شد و مکتبی کرد، چنانکه عادت او بود. بعد گفت آدم دلش می خواهد صاحب نیسی با جوان محصلی باشد و در جای شلوغی بنشیند و موسیقی بر نشاطی گوش بدهد.

پس از ادای این سخنان باز ساکت شد و بکفقه دنباله فکر سابق را گرفت و گفت توصیف دریا خیلی مشکل است و آباهیچ می دانید چندی پیش در دفتر يك شاگرد مدرسه در باب توصیف دریا چه نکته ای خوانده ام. نوشته بود:

«دریا بزرگ است» و واقعاً بهتر از این نمی شود.

«باز از همان دفتر یادداشت :  
 «مردم بفقیر دروغ گو هستند. در بیان  
 هزار آدم احق يك نفر بیشتر با هم پیدایی  
 شود و انسان در مقابل يك کلمه حرف حسابی  
 را از میان می راند.»

«چغوف برای یونین حکایت کرده بود  
 که وقتی قطعاتم را در تاشاخانه ها نشان  
 دادند و برای خودم مردی شده بودم روزی  
 بدین تولستوی رفتم. هنوز از تختخواب  
 بیرون نیامده بود و از هر دردی بامن صحبت  
 داشت و از آنجمله در باب خود من و قطعات  
 تئاتری که نوشته بودم. آخر سر از تختخواب  
 بیرون آمد و در موقع خدا حافظی دست مرا  
 محکم در دستش گرفت و گفت بیامرایوس  
 و وقتی خواستم بیوسش سرش را آورد  
 تنگ گوشم و با صدای آهسته گفت آقا این  
 راهم بدان که از قطعات تئاتر تدم می-  
 آید. چیزی که هست شکسپیر هم بد می-  
 نوشت دیگر چه برسد بشما دیگران.»

\*\*\*

در روزنامه «لوموند» چاپ پاریس  
 (۱۷ نوامبر ۱۹۵۳) مقاله مفصلی در باب  
 یونین منتشر است که ذیلا باره ای از مطالب  
 آن در اینجا نقل می گردد:

پندربونین در موقع جنگ کریمه با تولستوی  
 در قشون همقطار و آشنا بوده اند.

یونین بیشتر قصه های کوتاه نوشته است  
 و در این کار استاد بزرگی است و عقیده بعضی  
 از اشخاص بصیر در ردیف موباسان نویسنده  
 معروف فرانسوی جا دارد.

وقتی تولستوی یکی از حکایت هائی که  
 یونین نوشته بود خواند گفت چیز عجیبی است،  
 يك نویسنده جوان تازه کار قصه کوتاهی برایم  
 فرستاده است و در آنجا بطوری باران را  
 توصیف کرده که من و نه تورسینف هیچکدام  
 از عهده توصیفی باین خوبی بر نخواهیم آمد.  
 یونین شاعر هم بود و در باب شعر  
 گفته است: «غرق بزرگی میان شعر و تر

گفت «بین چه شب مهتابی خوبی  
 است. آدم تو خانه بماند قلبش خفه  
 می شود.»

تهداد لغوشیم در خانه این است که صدای  
 تلفون بلند شود و کسی بی رسد چه می کنی و  
 جواب بدهم موش می گیرم. ول کن، بیا  
 بیابرویم مهتاب را تاشا کنیم.»

شب آرامی بود و هوا غایت اعتدال را  
 داشت. ماه و ابرهای سفید باره باره گلی  
 داشت.

تو درشکه نشسته بودیم و آهسته آهسته  
 میرانیدیم و بدریا نگاه می کردیم.

چغوف پرسید هیچ می دانی باز چند  
 سال دیگر مردم کتابهای مرا می خوانند؟ و  
 خودش جواب خودش را داد گفت باز هفت  
 سال.

پرسیدم چرا هفت سال؟  
 گفت بسیار خوب، بعضی خاطر تو گوئیم  
 هفت سال ولیم ...

هفت سال باز کتابهایم را خواهند  
 خواند، هر چند از عمرم بیشتر از شش سال باقی  
 نمانده است. ولی خواهشتم این حرف را  
 دیگر تو دهان روزنامه نویس های اودسا  
 نیندازی.

در اینجا یونین می نویسد: چغوف  
 اندکی بیشتر از یکسال پس از آن شب  
 وفات یافت.

«از جمله سخنانی که یونین از چغوف  
 نقل کرده یکی این است که در طبیعت از کرم  
 زشت پروانه بردنک و نگار بیرون می آید،  
 ولی در مورد انسان چه بسا که از پروانه  
 زیبا و دلپذیر کرم وحشتناکی بیرون  
 می افتد.»

«یونین می گوید که در دفتر یادداشت  
 چغوف این یادداشت را دیده است:  
 همانطور که در کودتیا خواهم خوابید  
 همانطور هم در واقع در زندگی تنها  
 بوده ام.»

وجود ندارد. از کتابهای او «مادام بوواری» ( که یونین با ژید نویسنده مشهور فرانسوی دوستی و رفاقت داشت ژید در سال ۱۹۳۹ به الدانوف از دوستان نزدیک یونین در باب کتاب «دهکده» که موجب شهرت یونین گردید گفته است: «این کتاب قویترین کتاب ادبیات روسیه در قرن بیستم است.»

ژید و یونین هر چند خیلی دوست بودند ولی فکرو عقیده آنها در باب تولستوی و داستویوسکی، دو نفر از مشهورترین نویسندگان روسیه، مختلف بود.

ژید عقیده داشت که تولستوی کسالت انگیز است و برعکس داستویوسکی را به درجه برستش دوست می داشت، در صورتی که یونین از داستویوسکی متنفر بود و برای تولستوی مقام خدای قائل بود.

یونین اعتقاد فریبی به فلورین نویسنده بزرگ فرانسوی داشت و می گفت دو کتاب

از کتابهای او «مادام بوواری» ( که یونین با ژید نویسنده مشهور فرانسوی دوستی و رفاقت داشت ژید در سال ۱۹۳۹ به الدانوف از دوستان نزدیک یونین در باب کتاب «دهکده» که موجب شهرت یونین گردید گفته است: «این کتاب قویترین کتاب ادبیات روسیه در قرن بیستم است.»

ژید و یونین هر چند خیلی دوست بودند ولی فکرو عقیده آنها در باب تولستوی و داستویوسکی، دو نفر از مشهورترین نویسندگان روسیه، مختلف بود.

ژید عقیده داشت که تولستوی کسالت انگیز است و برعکس داستویوسکی را به درجه برستش دوست می داشت، در صورتی که یونین از داستویوسکی متنفر بود و برای تولستوی مقام خدای قائل بود.

یونین اعتقاد فریبی به فلورین نویسنده بزرگ فرانسوی داشت و می گفت دو کتاب

دو زی بدوست خودش آلدانوف گفته بود که من همیشه فکر می کردم بزرگترین شاعر روسیه پوشکین است ولی حالا میفهمم که بزرگترین شاعر ما لرماتوف می باشد و خدایم داند که اگر این جوان پس بیست و هفت سالگی در مبارزه «دوئل» کشته نشده بود یکجاها می رسید.

وقتی «خاطرات» یونین بچاپ رسید بسیاری از اشخاص با یونین آشنا بودند ولی یونین در طی زندگی خود باین دستور معروف عمل نکرد که گفته اند «حق و حقایق عبارت است از یک رشته حقایق که باید گفت و یک سلسله حقایق دیگری که نباید بزرگان آورد.»

(بار دیرینه)

## شعری از لجه کازرونی

... شیخ مرشد قدس الله روحه العزیز بلفظ مبارک خود گفتی در مجلس:

من دوست گل نیام که هر سل ماهی  
من دوست مسورد بم که سل سالی  
من دوست مسورد بم خسروانی  
که همه درختی بشوت ام تو بمانی

[ترجمه]

من دوست گل نیام که در سالی یک ماه بیش نباشد،  
من دوست مسورد باشم که همیشه در بهار و خزان باشد،  
و من دوست مسورد باشم که وی خسرو و پادشاه همه درختان است،  
زیرا که همه درختها در خزان ورقها بزریرند و او همیشه سبز و تازه و

خرم باشد.

«مردوس العرشده فی اسرار الصده» (قرن ۸)